



نوشته : حسینعلی ملاح

شاعر موسیقی شناس

استاد منوچهری دامغانی از شاعران بزرگ نیمه اول قرن پنجم هجری است و با مسعود پسر سلطان محمود غزنوی و فلك المعالی منوچهر ، فرزند وشمگیر از آل زیار همزمان بوده و ظاهراً در دربار آنان قرب و منزلت بسیار داشته است .

منوچهری در سال ۴۳۲ هجری قمری وفات یافت و از تولد او خبر صحیحی در دست نیست . اغلب محققان و دانشمندان منوچهری را شاعر طبیعت یا نقاش

طبیعت لقب داده اند. «منوچهری با طبیعت انس مخصوص دارد در دیوان هیچ شاعری این همه گل لطیف و پرنده نغمه سرا که وی نام برده دیده نمی شود. زیبایی تصنیفی گریز پاست زیرا ذوق و سلیقه شخصی موجود آنست، و روح لطیف و طبع نازک را نمی توان مدتی دیر پای بند ساخت. زیبایی طبیعت است که با هر تماشاگری از نظری دمساز می شود و مفتون و مسحورش می سازد بدین لحاظ دیوان استاد طبیعتی است جاودان و جاندار و خود وی نقاش مسیحا می است و در طراحی اطوار طبیعت ماهر. منوچهری از هنرمندترین نقاش زمان داو میبرد. زیرا اگر صورتگر زبردست بتواند منظره گریز پای را با کلك موئین خویش در بند خاطر نگاهدارد منوچهری بهمین منظر بدیع آنی میدهد و جانی می بخشد.

منوچهری را شاعر طبیعت باید خواند دیوان او گواهی این دعویست . . . ۱۴۰
رنکها و آهنگهایی که در اشعار او چنان هنرمندانه توصیف شده است از ذوق موسیقی و نقاشی او حکایت میکند. اطلاع از موسیقی در این اشعار جلوه بارزی دارد و آوای مرغان شاعر را بیاد آهنگها و نغمه های خنیاگران می اندازد. بانگ کبک آوای ناقوس را بیاد اومی آورد و صدای شارک نغمه سنتور را در گوش او طنین می افکند و صدای بط او را بیاد طنبور می اندازد
سالها پیش کتابی خواندم که در یک قسمت آن شکسپیر شاعر نامدار انگلیسی را موسیقی دان معرفی کرده بود. نویسنده کتاب یکی از دلایلی را که برای اثبات مدعای خود عنوان کرده بود این بود که موسیقی دان فقط به آن کس اطلاق نمی شود که سازی بنوازد یا آوازی بخواند آنکس را که گوش موسیقی حساسی داشته باشد و بتواند نغمات را درک کند و از آنها التذاذ حاصل نماید نیز میتوان موسیقی دان گفت.

نویسنده در پی این توصیف می نویسد شکسپیر گوش موسیقی حساسی داشت و زندهای موسیقی را بخوبی درک میکرد و توجه بموسیقی کلام داشت. آنگاه نمونه هایی از شعر این شاعر عالیقدر در آن کتاب نقل شده بود و از نظر موسیقی کلام و وزندهای متنوع مورد تحلیل قرار گرفته بود آیا بر بنیاد این نظریه منوچهری دامغانی نمی تواند موسیقی دان یا لاقول موسیقی شناس باشد. تردیدی نیست کسی که شنبه به آئین موسی شراب می خورد یکشنبه را بهمراهی ترسایان باده میگیرد. دوشنبه را برسم موبدان پیاده می نشیند سه شنبه را بهانه بی ندارد اما برای آنکه عیش هفته را تیره نکند باده مینوشد چهارشنبه را که پندار عامه روز بلا میداند بهتر از باده سه شنبه می یابد که آنرا بعافیت بسر آورد. پنجشنبه هم که راحت خویش را در باده میجوید. اما روز آدینه نیز پس از نماز دیگر هیچ

کاری شایسته تر از کار می نیست. آیا چنین شاعری رامی توان گفت که باموسیقی سر
و کار نداشته است؟

از اشعارش بر نمی آید که در نوازندگی دست داشته باشد ولی آشنائی او با
موسیقی و همداستانی او با موسیقی دانه و علاقه او به شنیدن سازنوازندگان و
آوازخوانان تواما نکاتی است که درباره آن تردید نمی توان کرد .
شاید بسیاری از نام نغمات و سازها که منوچهری در دیوان خود آورده
است در حکم اظهار فضل باشد کما اینکه زبان اوشیرین اما درشت و ناهموار است و
رایحه فضل فروشی از آن شنیده می شود . اما بسیاری از اصطلاحات موسیقی که
در دیوان او آمده است مؤید این نکته است که منوچهری باموسیقی زمان خود
انس داشته و با علاقه خاصی به آنها گوش می داده و از چگونگی آن نغمات پرسش
میکرده و بردانش خویشتن می افزوده است. راست - چکاوک - عشاق - نغمه - نوا
وامثال آنها را شنیده و لذت برده و در خاطر سپرده و سپس نام آنها را در اشعار
خویش آورده است .

سازهای تنبوری و بر بربط و چنگ را دیده و صدای آنها را شنیده و به آنها
دل بسته است . تا کسی چنگ را ندیده باشد مطلقاً قادر نیست چگونگی ساختمان
و طرز نواختن و حتی نوع سیمها و صدای آنها را بدرستی توصیف کند ...

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ چنگ
از دل ابدال بگریزد بصد فرسنگ سنگ
چنگ او در چنگ او همچون خمیده عاشقی
با خروش و با نفیر و با غریو و با غرنگ
زنگنی گولی بزده در چنگ او در چنگ خویش
هر دو دست خویش بپریده بر او مانند چنگ
وان سر انگشتان او را بر بریشمهای او
جنبشی بس بلعجب و آمد شدی بس بی درنگ
یا که دیبا باف رومی در میان کارگاه
دیبهی دارد بکار اندر برنگ با درنگ

همچنین منوچهری در مسطی بربط را توصیف کرده است که زیبایی
آن کمتر شعری میتوان یافت:

مطر با گر تو بخواهی که میت نوش کنم
بهمه وجهت سامع شوم و گوش کنم
شادی و خوشی امروز به از دوش کنم
بچشم ، دست زخم ، نعره و اخروش کنم

غم بیهوده ایام فراموش کنم
 بسوی پنجه بر آن پنجوسه راسوی چهار
 بر بطنو چو یکی کودکنی محتشم است
 سرما زان سبب آنجاست که اورا قدم است
 کودکت او ز چه معنارا پشتش بخم است
 رود گانیش چرا نیز برون شکم است
 زان همی نالدکز درد شکم یا الم است
 سر او نه بکنار و شکمش نرم بخار
 گر سخن گوید باشد سخن او ره راست
 زود لارام و دل انگیز سخن باید خواست
 زان سخنها که بدو طبع ترا میل وهواست
 گوش مالش توبه انگشت بدانسان که سزاست
 گوش ما لیدن و زخم ار چه مکافات خطاست
 بی خطا گوش بمالش بز نش چوب هزار

گذشته از این موارد که آشنائی منوچهری را با موسیقی زمان خودش می-
 رساند احساس وزن و ذوق ریتم است که باذات وی عجیب بوده است. گوا اینکه
 اصولاً وزن در اشعار فارسی امری است متعارف و متداول و لسی انتخاب اوزان
 مختلف نشانه ذوق تازه جوی و وزن شناس وی است. منوچهری با ابداع مسقط
 دری تازه بر روی شعر فارسی گشود. خواه آن را از ترانه‌ها و چامه‌های قدیم ایران
 و خواه از ارجوزه‌های تازی گرفته باشد این ابتکار او حاکی از استعداد فوق العاده
 اوست.

اگر دیوان منوچهری را منحصرأ از لحاظ استخراج وزن‌های شعری
 بررسی کنیم شاید بیش از سی وزن متنوع که تمام آنها لطف و زیبایی خاصی دارند
 بتوان در آن مشاهده کرد.

نکته دیگر، رعایت موسیقی کلام است. آشکار است که الفاظ واجد
 یکنوع موسیقی و آهنگ خاص هستند و شاید توانا ترین شاعری که این نکته را
 بحد و سواس رعایت می کرده خواجه شیراز باشد، اما در دیوان منوچهری نیز
 از این لحاظ نقی مشاهده نمی کنیم.

چه بسا که بتوان بجای کلمه‌ای کلمه دیگر نهاد و لسی وقتی هم آهنگی
 الفاظ يك شعر را در نظر می گیریم به گوینده آن آفرین میگوئیم که کلمات
 را چه نیکو برگزیده است بسیاری از ابیات منوچهری همانند يك جمله موسیقی است
 که هر صدا در حد خود لطف و جذبه خاصی دارد. شعر منوچهری همچون
 گلوبندی است که هر دانه با مهارت خاص در پی دانه دیگر قرار گرفته و
 مجموعاً عقد پر بهائی بوجود آمده است